بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 30/11/1386

بحث ما در سر حکم اذا تعدد الشرط و اتحد الجزا بود ،گفتیم اگر به هر وجهی قرار شد اطلاق منطوق دو دلیل حفظ بشود و تصرف در مفهوم دلیل دیگر بشود بحث این است که آیا مفهوم را بطور کامل باید رفع ید ازش بکنیم یا به طور نسبی و نسبت به دلیل دیگر،تصور میشود بنابر بعضی از وجوهی که در تقدیم اطلاق منطوق بر اطلاق مفهوم ذکر کردیم نسبتا شاید حکم مساله واضح باشد ،مثلا این تقریبی که گفتیم از منطوق ما میفهمیم که متکلم در مقام بیان مفهوم اصلا نبوده ،به نظر میرسد که اینجا اساسا اصل مفهوم از بین برود نه اطلاق مفهوم، چون در واقع اینکه متکلم در مقام بیان مفهوم هست یا نیست یک امر وحدانی است ، امرش دائر بین وجود و عدم است، نسبی نیست، یا در مقام بیان مفهوم هست یا در مقام بیان مفهوم نیست ، به نظر اینجور میاد خیلی دشوار هست که ما بتوانیم در اینجا یک مفهوم نسبی تصور کنیم ، عمدتا روی آن وجهی که آقایون شاید روی این وجه تکیه میکنند در بحث اظهر و ظاهر که آشیخ تصریح به این معنا میکند که علت ترجیح منطوق بر مفهوم اظهریت منطوق از مفهوم است به احتمال قوی هم مرحوم اخوند هم مرادشون همین وجه باشد، بنابراین وجه که تقدیمش به اظهریت باشد ببینیم که مفهوم به طور کامل باید ازش رفع ید بشود یا فقط نسبت به آن دلیل دوم ،به نظر میرسد این بحث تا حدودی ممکن است وابسته باشد به بحث حجیت عام مخصص در تمام واقع،این است که یک مروری بر آن بحث مفید است من فقط سر فصلهای آن را مطرح میکنم ،واحیانا نکته جدیدی که در این بحث هست ذکر میکنم و رد میشوم،شیخ انصاری یک بحثی را طرح کرده در عام مخصص که آیا عام بعد از تخصیص تجوّز درش رخ داده یا تجوز رخ نداده ،ایشان میخواهند بر فرض اینکه عام بوسیله تخصیص تجوز رخ میدهد بر آن فرد هم حجیّت عام را درزمان باقی تصحیح کند ، محصّل فرمایششان این است که در واقع دلالت عام بر هر فردی از افراد عموم مستقل از دلالتش بر فرد دیگر هست بنابراین مجرد اینکه ما میفهمیم نسبت به بعضی از این دلالتها اراده نشده است این معناش این نیست که حالا کلا دلالت نداشته باشد وجهی ندارد،رفع ید از بعضی از این دلالات به اینکه ما کلا از دلالت عموم عام رفع ید کنیم، مرحوم آخوند اینجا در واقع اشکالی را طرح میکنند که نه دلالت عموم بر هر فردی دال مستقل نیست، دلالت های عدیده نیست،چون عموم را در مفاد خودش و معنای خودش استعمال کردیم در واقع دلالت بر افراد دارد ، وقتی ما به قرینه منفصل فهمیدیم که عموم در معنای خودش استعمال نشده است ما دیگه وجهی ندارد بگیم در خصوص تمام الباقی ، چون مراتب مجال متعدد هست،هیچ مرتبه نسبت سایر مراتب خصوصیّت ندارد ،هم در تمام الباقی مجاز هست هم در بعض الباقی ، تمام مراتب گوناگونی که ممکن است عام درش استعمال شده باشد همه مجاز هست ،مجازهای متعدد وجود دارد و نیاز به قرینه دارد و قرینه ای وجود نداشته باشد اجمال است که لازمه اش عدم صحت تمسک به عام در تمام باقی است،بعد خود آخوند یک مقدمه ای را دنبال میکند که بعد عرض میکنم، آقای صدر میخواهند با راه حلهایی کلام مرحوم شیخ را تصحیح کند که امکان ثبوتی دارد نه ظهور دلیل در تطابق بین اراده وضعی اراده تصوری و اراده تصدیقی یا استعمالی ،آنها ظهورهای انحلالی است به هم کاری ندارد و یک بحثهایی دارد که نمیخواهم وارد بشوم،اجمالا عرض بکنم بیانات ناتمامی است و اشکالش اشکال واردی به نظر میرسد،خوب این یک راه حل که مرحوم اخوند نمیپذیرد، راه حل بعدی راه حلی است که خود مرحوم اخوند دنبال میکنند ،ایشان در واقع میفرمایند که ما قبول نداریم که عام بعد از تخصیص اصلا در غیر معنای خودش استعمال میشود ،نه،عام در همان معنای خودش استعمال میشود ،مراد استعمالیش همان چیز قبلی است بلکه مراد جدی تعبیر میکند، البته یک تعبیری داردئ این تعبیر را در فرمایشات مرحوم صدر و بعضی از متأخرین خوب بهش عنایت نشده است، من نمیخواهم بازش کنم ولی اجمالا عرض کنم آن تعبیرش این هست که عام در عموم قاعدتا استعمال میشود یعنی یک نحوه استعمالی هست که گاهی اوقات ما عموم را به این عنوان به کار میبریم که یک قاعده عامی باشد که مرجع باشد عند الشک، این علیتی که به نحو لفظ عام آورده در حالی که همه افراد مراد نیست آن این هست که میخواسته یک قاعده ای به شما بدهد که جاهایی که شک کردید این محور باشد تخصیصات را با دلیل منفصل بگه یا برای اینکه یک مقداری در واقع اختصار در بیان کرده باشد ، یا تدریج در بیان اقتضا میکند اصل قاعده کلّی را به کار ببرد بعد تخصیصاتش را ، تعبیر استعمال میشود در عموم قاعدتا ، این کلمه قاعدتا را در نقلی که آقای صدر میکنند نمیاد و این خیلی مهم است در تفصیل کلام مرحوم اخوند و اینها و تاثیراتی هم دارد در نحوه تحلیل این کلام،به هر حال در بحث ما دخالت ندارد،ایشان میفرمایند در واقع آنچیزی که رفع ید ازش میشود مراد جدی بودن مدلول عموم است ،و در واقع هرفردی از افراد عام بحث مراد جدی بودنش مستقل از دیگری است، یعنی نسبت به هر فردی که دست میگذاریم یک ظهور مستقل از دیگری هست که این مراد جدی هست یا مراد جدی نیست، ممکن نسبت به بعضی افراد مراد جدی باشد نسبت به بعضی نباشد و مثل مدلول استعمالی نیست که یک امر وحدانی باشد و امثال اینها، این مبنایی است که مرحوم آخوند دنبال میکند حالا چه مبنای مرحوم شیخ را ما بگیم چه آخوند را بگیم ببینید در واقع نکته اصلی بحث در این هست که آن ظهوری که ما میخواهیم ازش رفع ید کنیم انحلالی است یا انحلالی نیست ، مرحوم شیخ میگه ظهور دلیل در اینکه تمام عموم مراد استعمالی است ظهور انحلالی است ،مرحوم آخوند میفرمایند ظهور دلیل در اینکه تمام افراد عام مراد جدی است ظهور انحلالی است ،ظهورات متعدد است،و محور اصلی بحثها باید این نکه باشد که این تحلیل کند که ظهورات عدیده هست ، انحلالی هست ؟ که در آنجا باید به آن بحث بپردازیم، حالا آن مبنای شیخ یک مشکل دیگه ای احیانا دارد که اساسا تصویر ایم مبنا که به قرینه منفصل ما مجاز گویی میکنیم این اصلا صحیح هست که قرینه تجوز منفصل از دلیل باشد این هم یک مشکل دیگری هست استعمال لفظ در معنای مجازی باید به قرینه ای باشد که همراه کلام باشد ما منفصل است آیا صحیح است چه شکلی میتوانیم این را تصویر کنیم؟و کل این دومبنا بحثهای خاصی دارد که در جای خودش باید طرح بشود، در مورد مطلق مقید یک نکته دیگری اینجا مطرح میشود که آن نکته شاید روشنتر از این دونکته ای باشد که مرحوم آخوند و مرحوم شیخ فرمودند آن این است که مطلق چون در مقام بیان بودنش باید احراز بشود خیلی وقتها در مقام بیان بودن مطلق را با ظهور حال متکلم یا با یک اصل عقلایی که اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد با این احراز میکنیم، مقیّد خیلی وقتها ممکن است ما مقیّد را قرینه قرار بدهیم برای اینکه این ظهور حال متکلم برای اینکه متکلم در مقام بیان کمیّت افراد هست چون میخواهد آن طبیعت را بگه به چه نحو حکم بهش بار شده است این ظهور را ما ازش رفع ید میکنیم، یا آن اصل عقلایی که به خصوص اصل عقلایی که شبیه اصل عملی بدانیم در مقام بیان بودن را آن واضح تر است که ظهور دلیل دیگه میاد در مقام بیان بودن را اینجا میزند،خوب اینجا به نظر میرسد در مورد مطلق مقیّد خیلی دشوارتر هست که ما آن را بتوانیم در مقام باقی حجت بدانیم که در واقع همین نکته ای که عرض کردم که در مقام بیان بودن یک امر وحدانی هست ،یعنی در واقع یک موقعی ما میگیم متکلم وقتی میگفت اقیم الصلوة اصل وجوب صلوة را میخواهد بیان کند به شرائطش کار ندارد یا موقعی هست نه میگیم که در مقام بیان شرائطش هم هست در واقع ما اگر رفع ید کردیم از ظهور اینکه متکلم در مقام بیان نیست این دارد قضیه مهمله را بیان میکند میخواهد بگه نماز واجب است اما این که در مقام بیان هست ولی مقدارش را میخواهد بیان کند نمیخواهد بیان کند ،اصلا به قرینه منفصل فرض هست که میخواهد بیان کند ،این که بگیم در مقام بیان است فی الجمله ولی بیان نکرده است این که اصلا معقول نیست ،پس بنابراین اگر بخواهیم آن مقیّد را با مطلق جمع بکنیم باید بگیم اصلا در مقام بیان نبوده حتی نسبت به آن مقیّده ،و حالا نسبت به آن مقیّد نبوده ولی نسبت به چیزهای دیگه بوده این خیلی تکلف زیادی میبرد و خیلی دشوار است که ما در مقام بیان بودن را به یک معنای انحلالی و امثال اینها بخواهیم حمل کنیم ،این است که به نظر میرسد اگر ما گفتیم وجه جمع مطلق و مقیّد به این هست که ما مقیّد را کاشف از این قرار میدهیم که مطلق متکلم در مقام بیان نبوده ،این دیگه نمیشود به مطلق در تمام باقی تمسک کرد ، البته یک بیان عامی حاج آقا دارند که آن یک بیان دیگری است این بیان متعارفی که میخواهیم به خود آن مطلق تمسک کنیم آن بیان دیگه طبیعتا نمیاد، البته در مطلق و مقید یک راه حل دیگه ای هم هست آن راه حل منافاتی با تمام الباقی ندارد آن این است که ما مقیّد را دلیل بگیریم بر اینکه یک قیدی متصل به مطلق وجود داشته ،یا قید حالیی بوده که روات نقل نکردن به ما منتقل نشده اگر این باشد تمام باقی را میشود تمسک کرد چون در واقع معناش این که آن عام از اول این قید بهش متصل بوده است مثل اینکه از اول گفته باشند یک دلیل گفت اکرم العالم یک دلیلی گفته لاتکرم الفاسق، این فاسق که میگه کأنّ از اول ذهنیتهای همه این بوده که عالمی مورد بحث هست عالمی باید باشد که عادل باشد به خصوص در این چیزها خیلی وقتها فضای حاکم جوری هست که عالمی که فاسق باشد را از اول ظهوری در موردش منعقد نشده بوده است ،حالا عالم غیر فاسق وقتی شد دیگه قید دیگه اگر وجود داشته باشد این عالم حتما باید عالم مثلا صرف باشد نحو باشد ....این قیوداتش رفع ید میشود و اینها میرود پی کارش، اگر ما به هر حال مقید را ، فرق دارد که ما مبنامون در توجیه حمل مطلق و مقید چی باشد اگر مقید را کاشف از قرینه متصله بگیریم در تمام الباقی حجت است اگر کاشف از در مقام بیان بودن نگیریم آن در تمام الباقی حجت نیست ،حالا در ما نحن فیه به نظر میرسد که ما در واقع اگر هم فرض کنید که اگر در مقام بیان بودن را که عرض کردم اگر به وسیله اطلاق منطوق دلیل دیگه کشف کردیم که در مقام بیان نیست آن معناش این است که از اصل مفهوم باید رفع ید کرد ،روی این مبنا نباید فعلا بحث کرد ، بحث سر این است که اگر نه ما با دلیل دیگه همچین مطلبی را کشف نکردیم به نظر میرسد اگر ما در بحث مثلا تخصیص مخصص یا مطلق قید خورده آنجا هم قائل بشیم که در تمام باقی حجت است اینجا یک ویژگی خاصی دارد که آن سبب میشود که ما دیگه نتوانیم در تمام باقی حجت بدانیم ، این ویژگی این است که در واقع ظهور دلیل در مفهوم ابتدائی نیست یعنی یک ظهور دیگری هست لازمه آن ظهور ظهور دلیل در مفهوم است ، کلام شهید صدر را در نظر بگیرید ایشان میگه مفهوم از اینجا ناشی میشود که إن شرطیه وضع شده برای نسبت تعلیقیه نسبت توقفیه ، خوب ما در واقع به قرینه منفصل میفهمیم که این عام در آن نسبت توقفیه استعمال نشده است، و چون استعمال نشده پس مفهوم ندارد، آن جمله مفهومی خودش ابتدائا یک قضیه مستقلی را نمیرساند ،به تعبیر منطقی امروز عرض بکنم گاهی اوقات متکلم در مقام بیان این هست که شرط لازم برای آن جزا چیست؟ حالا ولو وضعا ما میگیم وضع شده ادوات شرط برای اینکه بیان بشود که شرط لازم برای جزا چیست؟ ما به قرینه منفصل میفهمیم که شرط لازم بودن برای جزا را نمیخواهد بیان کند، اگر این را ما زدیم دیگه قرینه دیگری ما نداریم برای اینکه بگیم نسبت به مفهوم باقی میماند نسبت به سایر افراد ، یک نکته دیگه هست و آن این است که توقف گاهی اوقات توقف نسبی میتواند باشد ، معنای توقف نسبی این است که متوقف علیه را ما یک نوع تقیید میزنیم،خود توقف یک امر حدّی است یعنی این بر این متوقف است این یک مفهومی است که عرفا مفهوم وحدانی است یعنی در واقع میگه بدون تحقق این ، یعنی شرط لازم برای تحقق جزا این است (لازم بودن و نبودن یک امر نسبی نیست واینجا آن مفهوم یک قضیه ای است که معلول ولو آن قضیه با قضییه شرط لازم بودن از جهت مفهومی نزدیک هم هستند، ولی این تفاوت بینشان هست که شرط لازم بودن به نظر عرف یک مفهوم وحدانی است انحلال پذیر نیست، آیا این معنا اگر ما مفهوم را وحدانی تصور کردیم که ظاهرا هم همینجور هست دیگه وجهی ندارد که ما بحثهای، این تقریبا شبیه حرفی است که مرحوم اخوند در اعتراض به مرحوم شیخ میزند، ایشان میفرمودند که دلالت دلیل بر عموم تابع استعمال کردنش در مفاد وضعی خودش و عدم مفاد وضعی خودش هست ،اگر در آن استعمال نکرد دیگه دلالت بر عموم ندارد، اینجا ما میگیم دلالت دلیل بر مفهوم به تبع دلالتش بر تعلیق است ودلالت بر توقف یا دارد یا ندارد یا لفظ را در نسبت توقفیه ما استعمال کردیم یا نکردیم و مجازا در نسبت ایجابیه به تعبیر آقای صدر استعمال کردیم این امری است که دائر بین وجود و عدم باشد و همین جهت هست که مرحوم آخوند با وجودی که در عام مخصص قائل به انحلال است ،میگه ظهور دلیل در اراده جدی ظهوریست انحلالی آنجا را قائل میشود که در تمام الباقی حجت است ولی اینجا میگه که نه اینجا ظهور لعل العرف یصاعد علی الوجه الثانی ،شاید هم این لعل هایی که تعبیر میکند اینجور نیست که یک دلیل قطعی دیگه داشته باشیم که نشود ،میشود که تصویر کرد ولی ظاهرا آن نظر عرفی در اینجور معانی مفهوم تعلیق و مفهوم انحصار را یک مفهوم وحدانی میبینند ،اینکه یک مفهوکی باشد که قابل تغییر باشد و اساسا این مطلب را هم عرض کنم ،یک تعبیری گاهی اوقات دارند میگن حصر یا حقیقی است یا اضافی است تصور میشود این تعبیر تعبیر مسامحه آمیز باشد ، نه اینکه حصر دو قسم داریم حقیقی و اضافی حصر یک مفهوم بیشتر ندارد این است و جز این نیست ولی آن دایره محصور را یک موقعی تمام موارد را در نظر میگیریم میگیم تنها علی عالم است یعنی در میان مردم دنیا تنها علی عالم است ،یک موقع میگیم تنها علی عالم است یعنی در مردمی که در این اطاق هستند تنها علی عالم است،یک موقع در برادرش تنها آن عالم است ،یعنی در واقع حصر اضافی به اعتبار نحوه ملاحظه محصور هست و در جایی که فرض این است که شرط و جزا با توجه به مقدمات حکمت یا با توجه به وضع ما شرط و جزا مون مشخص شده جزاء ما وجوب صلوة است به طور مطلق ، شرط ما نسبت به این جزا ی صلوة میخواهد انحصار ایجاد کند ،اگر شما بخواهید بگید انحصار نسبی باید دایره جزا را مقیّد کنید یعنی بگید ما در واقع وجوب قصری که در این یکی دو مورد هست این را محصور میکنیم به مجیئ زید ، نه مطلق وجوب قصر میخواهم محصور کنیم وجوب قصری که در این دایره خاص وجود داره ، اینها منافات دارد با اطلاق جزا، حالا صرف نظر از اینکه ما وقتی با قرینه منفصله اصلا نمیشود اطلاق را مقید کرد ،(البته تعبیر درست تر این که ما بگیم اینجاها دوجور تصرف میشود کرد یعنی هم حصر اضافی یک نوع تصرف هست تصرف دراطلاق جزاء، هم رفع ید از اصل حصر این هم یکجور دیگه هست مرحوم آخوند شاید اینجا این شکلی میخواهد بفرماید که در اینجور موارد ولو هر دو جورش محتمل هست ،ظهور جزا در اینکه طبیعت جزا مراد هست از ظهور جمله شرطیه در شرط اقوی است اگر ما میدانیم قرینه منفصل یکی از این دوتا ظهور ازش رفع ید بشود چون میدانیم یکی از این دو تا ظهور رفع ید شده باید آن اضعف الظهورین کأنّ عرفا از بین برود ،اضعف الظهورین ظهور دلیل در این نسبت توقفیه و مفهوم دار بودن هست، شاید اینجوری بشود کلام را، پس بنابراین طبق قاعده مانمیتوانیم بگیم انحصار دلیل را باید اطلاقش را قید زد نه اصل انحصار را به نظر میرسد که یا باید بگیم مجمل هست که مجمل هم که شد نمیشود تمسک کرد به اینکه ظهور داشته باشد در مفهوم دارد بودن یا بگیم ظهور جزا مثلا قویتر هست، علی ای تقدیر اینها همه وجوهی بود که از کلمات مرحوم آخوند استفاده میشود یک وجه دیگه در کلمات حاج شیخ وارد شده که واضح البطلان است به سرعت رد شده آن این است که یکی از دو دلیل را معرف دلیل دیگر بگیرد اذا خفی الاذان فقصر واذا خفیة الجدران فقصّر خفاء اذان را معرف خفاء جدران قرار دادیم فردا در موردش صحبت میکنیم.